

◇ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ

سال سوم. شماره دوازدهم. تابستان ۱۳۹۱

صفحات: ۲۲ - ۹

تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۳/۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۶/۹

تطبیق آرای روانکاوانه ی لکان با ویژگی های ناخودآگاه زنان فرمانروا در دو داستان از نظامی گنجه ای

منوچهر تشکری*

سیده سمانه صالحی**

چکیده

نوشته های روانکاوانه ی "ژک لکان"، امکان فرضیه سازی درباره ی ناخودآگاه اجتماعی و سیاسی را که در متون ادبی جلوه گر می شوند، در اختیار منتقدان قرار می دهد. لکان، با بازنویسی فرآیند ادیبی "فروید" به کمک اصطلاحات زبانی، سه مرحله را در رشد روانی سوژه، دخیل می داند: مرحله ی اول، تحت عنوان "امر واقع" با خصیصه ی تمامیت، یک-پارچگی و فراسوی دسترسی، از زبان بی نیاز است. "امر خیال" با توهم تمامیت و انسجام (سوء شناخت) در مرحله ی دوم قرار دارد. مرحله ی سوم با شکل گیری قانون و تمدن توسط پدر، کودک را وارد نظام از پیش ساخته ی "قلمرو نظم نمادین" متشکل از دال ها می کند. نظامی گنجه ای درعالم خیالی داستان های خود، ماجراهایی را از زنان فرمانروا در "خسرو و شیرین" و "هفت پیکر" می آفریند که می تواند در تقسیم بندی روند رشد روانی سوژه، مورد توجه قرار گیرد. در این مقاله، نگارندگان می کوشند تا با استفاده از مباحث لکانی، دو داستان را در مورد زنان فرمانروا از خمسه ی نظامی به عنوان نمونه ای از اندیشه ی اجتماعی وی، با آرای لکان، مورد بررسی و تطبیق قرار دهند.

کلید واژگان: ژک لکان، نقد روانکاوی، خسرو و شیرین، هفت پیکر.

*عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید چمران اهواز (نویسنده مسؤل):

(com-yahoo@tashakori_dr)

**دانش آموخته ی کارشناسی ارشد رشته ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز

"ژک لکان"^۱ (۱۹۰۱-۱۹۸۱) برجسته ترین چهره ی روانکاوی، با خوانشی جدید بر آرای "فروید"^۲ در نیمه ی قرن بیستم، مسیر روانکاوی را از روان شناسی «من» جدا ساخت. روان شناسی «من» که زیر نظر "هاینس هارتمان"^۳ (۱۹۷۰-۱۸۹۴) تثبیت شده بود، با ارجحیت دادن به «من (ego)»، آن را بر «نهاد (id)» و «آبرمن (superego)» مسلط می دانست. «من»، نهاد و آبرمن یک الگوی سه جزئی بود که فروید، آن را برای سوپزکتیویته در نظر گرفت. «نهاد» محمل انگیزه های زیست شناختی، «آبرمن» وجدان و حامی هنجارهای اجتماع و «من» به مثابه ی مهار کننده ی انگیزه های زیست شناختی نهاد و برقرار کننده ی توازن بین این دو (نهاد و آبرمن) شناخته شد. درحقیقت، لکان با به چالش کشاندن قدرت «من»، آن را یک بنای متزلزل در برابر نفوذ رانه ها (کشش های غریزی) معرفی می کند و حاصل فرآیندهای ناخودآگاه می داند. به تصریح لکان، سوپزکتیویته، حاصل فرهنگ، زبان و امیال ناخودآگاه است. وی با نشان دادن همسانی درک فروید از تلخیص و جا به جایی با استعاره و کنایه ی "رومن یا کویسن"^۴، فرمالیست روسی، به معروف ترین نظریه ی خود، مبنی بر این که ناخودآگاه، ساختاری همچون زبان دارد، دست می یابد. همچنین لکان با بسط فرایند ادیپی فروید، پدر نمادین را جایگزین پدر قضیبی می کند. در درک فروید، پسر با واقف شدن بر این موضوع که مادر، فاقد قضیب و بنابراین ناکامل است، به سمت پدر - که واجد آن است - روی می آورد. اما لکان با ایجاد تغییر در درک قضیب به عنوان مقوله ای زیست شناختی، آن را به عنوان نمادی از پدر، زبان و قانون، معرفی می کند. او با این ادعا که عقده ی اختگی کودک، برخلاف تصور، به مفهوم ترس و حسادت به آلت نرینه ی واقعی نیست؛ بلکه ناشی از بیم فقدان این آلت به مثابه ی یک دال است، الگوی سه ضلعی خود را در رشد روانی سوژه، مبنی بر "امر واقع"^۵، "امر خیالی"^۶ و "امر نمادین"^۷ ارائه می - دهد. (مخبر، ۱۳۷۲: ۲۷۸-۲۸۲؛ مخبر، ۱۳۸۴: ۲۲۸-۲۳۱)

آرای روانکاوانه ی لکان در بسیاری از زمینه ها، از جمله در نقد ادبی، امروزه کاربردی چشمگیر دارد. این مقاله می کوشد تا با خوانش دو داستان از خمسه ی نظامی (خسرو و شیرین

¹ Jacques Lacan

² Sigmund Freud

³ Heinz Hartmann

⁴ Roman Jakobson

⁵ The Real

⁶ The Imaginary

⁷ The Symbolic

و افسانه‌ی روز سه‌شنبه در گنبد سرخ از هفت پیکر) براساس مباحث لکانی، پیوند این داستان‌ها را با ایدئولوژی‌ای که در برخی از نقاط، آن را متناقض نشان می‌دهد و گاه به سکوت، وا می‌دارد، آشکار کند؛ همچنان که منظور "پیرماشر"^۸ از ناکامل بودن اثر ادبی، وابستگی آن به ایدئولوژی‌ای است که گاه سکوت را بر آن تحمیل می‌کند و بنابراین، رسالت منتقد در روشنگری این امر است که تضادهای موجود در متن، حاصل رابطه‌ی اثر با ایدئولوژی است. (معصوم بیگی، ۱۳۸۳: ۲۸) در راستای همین هدف، ابتدا شرحی از مباحث سه‌گانه‌ی لکانی آورده می‌شود؛ سپس با تمرکز بر دو مقوله‌ی امر خیالی و نمادین، داستان‌های مذکور، تشریح می‌شوند و در نهایت، امر واقع در اندیشه‌ی نظامی با توجه به دریافت نگارندگان، معرفی می‌گردد.

مباحث سه‌گانه‌ی لکانی در رشد روانی سوژه

لکان که اصالت کارش در بازنویسی فرآیند ادیبی با اصطلاحات زبانی است، (مخبر، ۱۳۸۴: ۶۳) رشد روانی سوژه را به سه مرحله تقسیم می‌کند: مرحله‌ی نخست که فراتر از دو مرحله‌ی دیگر و در عین حال، هیچ‌گاه دست‌یافتنی نیست، مرحله‌ی "امر واقع" است؛ مرحله‌ی تمامیت و پُری که در آن نیازی به استفاده از واژه‌ها نیست. مرحله‌ی دوم، مرحله‌ی "حیث خیالی" است که با توهم تمامیت و سوء شناخت همراه است و سرانجام با ورود پدر و با آوردن ممنوعیت میل زنا با محارم، فرزند از مادر، جدا و به مرحله‌ی سوم، یعنی "نظم نمادین" (قلمرو زبان و فرهنگ) وارد می‌شود.

امر واقع در طرح لکان

امر واقع، اولین ساخت از سه‌گانه‌ی لکانی را شامل می‌شود. در قلمرو امر واقع (دوره‌ی نیازها) که از تولد تا هجده ماهگی را در بر می‌گیرد، کودک میان بدن خود و هر چیز دیگری، تمایز قایل نیست. (سخنور و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۱۶) این امر به مثابه‌ی ساختی ناشناخته و دست‌نیافتنی، مرحله‌ای است که در آن وحدت کامل وجود دارد و از آن جا که هیچ مفهومی از فقدان یا کمبود در آن راه ندارد، زبان نیز در آن وجود ندارد؛ چرا که زبان، زاییده‌ی کمبود است (آلدوسر^۹، ۲۰۰۳: ۶۰) امر واقع (حیطه‌ی غیر قابل شناخت از زندگی) آن چیزی است که خارج از چهارچوب زبان و قفس تداعی‌ها دیده می‌شود و تن به نمادین شدن نمی‌دهد؛ به بیانی دیگر، یکی از راه‌های تشخیص آن، این است که ببینیم چه وقت یک چیز

^۸. Pierre Macherey

^۹. Fredric Althusser

نسبت به نمادین شدن، بی تفاوتی از خود نشان می دهد. "اسلاوی ژیتک"^۱، حوادث توأم با ضایعه‌ی روانی را نمایانگر رابطه‌ی کهن الگویی، میان نظم‌های نمادین و واقعی می داند؛ چنان که امر واقعی یا حادثه، باقی می ماند، ولی شیوه‌های تفسیر فرد از آن، به وسیله‌ی امر نمادین، تغییر می کند. (نوروزی، ۱۳۸۵: ۴۷-۴۴) به بیان دیگر، امر واقع، چیزی خارج از امر خیالی و نمادین است و به زعم لکان «در جایگاهش قرار گرفته است»؛ به طوری که اجزایش نمی توانند جدا و وارد حوزه‌ی زبان و نمادین سازی شوند. (پارسا، ۱۳۸۵: ۵۸) در نهایت، این امر به مثابه جایگاه اُبژه‌های دیگری کوچک (نمادهایی از نخستین اُبژه‌ی گمشده‌ی مادر) تنها در دوره‌های افسردگی و روان پریشی که همراه با تجربه‌ی گریز از معناست، تجربه می شود.

امرخیالی در طرح لکان

نوزاد پیشاآدیبی از نظر لکان، در ساحت خیالی زندگی می کند. در این مرحله که کودک هنوز قادر به سخن گفتن نیست، در معرض خیالات، فانتزی‌ها، انواع سائق‌ها (غرایز) و بدون درکی از محدودیت‌ها و کران‌مندی‌ها قرار دارد. در مرحله‌ی امرخیالی که مرحله‌ی آینه‌ای^۲ نامیده شده، ما با تصاویری آینه‌ای از جهان – که شناختی تحریف شده از جهان است – رو به روییم؛ شناختی که بنیان هویت ما را پی می نهد. (ابوالقاسمی، ۱۳۸۴: ۱۸۲) کودک با قرارگرفتن در مقابل آینه (نگاه دیگری) بدن خود را درک می کند و از احتیاجات بدنی به سمت نیاز (نیاز به مَحَبَّت دیگری) می آید و خود را متمایز می کند. در همین مرحله است که دیگری زاییده می شود و کودک به مفهوم وجود دیگری و فقدان وی پی می برد؛ با این حال، هنوز خود را نمی شناسد. همچنین در این مرحله، کودک به تدریج به وحدت باز می گردد، اما نه با دیگری، آن گونه که در مرحله‌ی واقعی بود؛ بلکه به این مفهوم که، بدن خود را به عنوان یک بدن کامل درک می کند. از آن جا که خیال ساخته شده در مقابل آینه، تنها یک تصویر است، لکان آن را بر اساس یک شناخت اشتباه و بنابراین، مرحله‌ی خیالی می نامد. (آلدوسر^۳، ۲۰۰۳: ۲؛ رُز^۴، ۲۰۰۳: ۱۰) به عبارتی دیگر، کودک در طی طی مرحله‌ی آینه‌ای، خود را در هیأتی پایدار و منسجم درک می کند و از آن جا که این فرآیند از رهگذر تصویری که نه تنها با او همانند نیست، بلکه نسبت به او بیگانه و متفاوت است، انجام می گیرد، تصوّر کودک از خود، براساس نوعی سوء شناسایی، پی ریزی می شود. (نبوی و مهاجر، ۱۳۸۳: ۱۱۴) در این مرحله که تلفیق روانکاوی با اصطلاحات

^۱ Slavoj Zizek

^۲ Mirror stage

^۳ Louise Althusser

^۴ Jacqueline Rose

زبان‌شناسی در آن مشهود است، لکان، کودکی را که در مقابل آینه در خود تأمل می‌کند، نوعی «دال» (چیزی که قادر به معنا بخشیدن است) معرفی می‌کند و تصویری را که در آینه می‌بیند، «مدلول» می‌نامد؛ به تعبیری، تصویری که کودک می‌بیند، به نوعی معنای خود اوست. در این جا، دال و مدلول، همانند نشانه‌ی «سوسوری»، درهماهنگی یگانه با یکدیگر قرار دارند؛ یعنی می‌توان وضعیت آینه را نوعی استعاره دانست. تا این جا هیچ تفاوت یا تقسیم واقعی به چشم نمی‌خورد و جهان، جهان تمامیت، بدون هیچ گونه فقدان یا محرومیتی از هر نوع است. کودک (دال) با ایستادن در مقابل آینه، در بازتاب خود (مدلول)، نوعی «پُری» یا هویتی کامل و واضح را مشاهده می‌کند و هنوز شکافی میان دال و مدلول، یا شخص و جهان پدید نیامده است. به هر حال، کودک تا این جا زیر فشار مابعد ساختگرایی - که زبان و واقعیت، آن چنان هم که از این شرایط برمی‌آید، به راحتی در قالبی همزمانی قرار نمی‌گیرند - به ستوه نیامده است. (مخبر، ۱۳۸۴: ۲۱۵-۲۳۹)

نظم نمادین در طرح لکان

ورود پدر، کودک را به اضطراب و فشار مابعد ساختگرایی می‌رساند. اکنون کودک، ناگزیر باید به این نکته ی «سوسور»^۱ واقف شود که هویت‌ها فقط بر اثر تفاوت، شکل می‌گیرند؛ تفاوتی که یک طرف یا موضوع، تنها با حذف طرف دیگر، به آن چیزی که هست، تبدیل می‌شود. در نهایت، کودک با دریافت این مطلب که هویتش در نتیجه ی مناسبات تفاوت و تشابه با سایر اشخاص پیرامونش ساخته می‌شود، از ساحت خیالی به سامان نمادین، یعنی به ساختار پیش داده ی نقش‌های اجتماعی، جنسی و مناسباتی که خانواده و اجتماع را پدید می‌آورند، حرکت می‌کند. (مخبر، ۱۳۸۴: ۲۲۹) در این مرحله، میل به زنا با محارم، به واسطه ی ترس از اختگی که پدر موجد آن است، به ناخودآگاه رانده می‌شود و کودک با گام نهادن به عرصه ی تمایزها و ساحت ویژه ی متشکل از دال‌های بدون مدلول، هویت خود را مدیون دیگری، یعنی جامعه، قانون و افراد دیگر می‌یابد و اصولاً برای تکوین جامعه ی انسانی، کودک باید از طبیعت، به قلمرو فرهنگ وارد شود. وی با دریافت این امر که او همه چیز مادر نیست، فقدان را تجربه می‌کند؛ در نتیجه، رابطه ی انحصاری و دوجانبه ی «مادر/کودک» شکسته می‌شود. بنابراین استعاره ی پدر، کودک را از قلمرو خیال و خواست و از دایره ی بسته و شخصی کودکی، جدا می‌سازد و به عنوان سوژه ای در قلمرو غیرشخصی، در درون زبان، ثبات می‌بخشد. (رویگریان، ۱۳۸۲: ۱۳۸-۱۳۹) به بیانی روشن‌تر، مرحله ی «نظم نمادین»، مرحله ی پدری، قلمرو زبان، تمدن، نظم، قانون، عدالت، مذهب و فرهنگ است و همه ی این اوصاف، این مرحله را از حیث خیالی - که قلمرو بی‌نظمی، خودشیفتگی و توهم یک پارچگی با مادر بود - متمایز می‌سازد.

^۱. Ferdinand de Saussure

امرخیالی در کشور آرمن به فرمانروایی دو زن (مهین بانو و شیرین)

در داستان خسرو و شیرین از خمسه ی نظامی، شاپور، نقاش و وزیر جهان دیده ی خسرو پرویز که از « مغرب تا لاهور» را سیر کرده است، در پشت کوهستان ها به کشوری بر می خورد که او را به شگفتی وا می دارد. در آن سرزمین که اران تا ارمن را در بر می گیرد، زنی بر ساکنان آن جا- که همگی از جنس وی هستند- حکم رانی می کند. شاپور پیش از وصف زیبایی بی مانند شیرین، برادرزاده فرمانده ی کشور(مهین بانو)، نزد خسرو پرویز، به توصیف ویژگی های کشور مذکور می پردازد:

از آن سوی کهستان منزلی چند	که باشد فُرْضه ی دریای در بند
زنی فرمانده است از نسل شاهان	شده جوش سپاهش تا سپاهان
همه اقلیم اران تا به ارمن	مقرر گشته بر فرمان آن زن
ندارد هیچ مرزی بی خراجی	همه دارد مگر تختی و تاجی
هزارش قلعه بر کوه بلند است	خرینه ش را خداداند که چنداست
زجنس چارپاچندان که خواهی	به افزونی فزون از مرغ و ماهی
ندارد شوی و دارد کامرانی	به شادی می گذارد زندگانی
ز مردان بیشتر دارد سُترگی	مهین بانوش خوانند از بزرگی
شمیرا نام دارد آن جهانگیر	شمیرا را مهین بانوست تفسیر...

(نظامی، ۱۳۸۱: ۱۵۲)

نخستین و مهم ترین صورت خیالی که دال بر تعلق این کشور به قلمرو خیالی مادر است، ساکنان آن هستند که همگی، از فرمانده تا خدمتکاران ملازم، از زنان تشکیل شده اند. از سویی، سنت زناشویی که یکی از جلوه های نظم نمادین پدر است، در کشور ارمن، وجود ندارد و ساکنان آن جا با تن زدن از پذیرش این سنت، جایگاهی را که قلمرو نمادین در اختیار آنان می گذارد، زیر پا می نهند و بدین ترتیب، آشفته گی حاصل از خود شیفته گی سامان خیالی خود را حفظ می کنند و در این آشفته گی خود، سرخوشند؛ چنان که:

*مهین بانو، فرمانده ی شهر ارمن

ندارد شوی و دارد کامرانی

به شادی می گذارد زندگانی

(نظامی، ۱۳۸۱: ۱۵۲)

*شیرین، ولیعهد مهین بانو

یک آغوش از گلش ناچیده دیار

هزار آغوش را پُر کرده از خار

نبیند کس شبی چون آفتابش

شبی صد کس فزون بیند به خوابش

(نظامی، ۱۳۸۱: ۱۵۳)

*زنان خدمتکار و ملازم شیرین
پری رویان کزان کشور امیرند
ز مهتر زادگان ماه پیکر
به خوبی درجهان یاری ندارند
همه در خدمتش فرمان پذیرند
بود در خدمتش هفتاد دختر...
به گیتی جز طرب کاری ندارند

(نظامی، ۱۳۸۱: ۱۵۴)

همچنین، جهان خیالی کشور ارمن - که عاری از هر نوع گزند است - موجب گشته که ساکنان آن جا در نحوه ی "پوشش و حجاب"، آزاد باشند:

ز بُرقع نیستشان بر روی بندی
که نارد چشم زخم آن جا گزندی

(نظامی، ۱۳۸۱: ۱۵۴)

"عدالت" نیز که از مفاهیم ساخته شده در "نظم نمادین پدر" است، با ایجاد تقابل های دوگانه ی "به هنجار/ نا به - هنجار، عاقل/ دیوانه و..." همراه است و افراد با قرار گرفتن در مقابل دیگری، هویت خود را می سازند. به بیانی دیگر، سوژه ها برای تثبیت هویت خود، ناچار به طرد دیگری هستند. از این رو، "به هنجار" با قرار گرفتن در مقابل "نا به هنجار" هویت خود را اثبات می کند و همه ی این امور، موجب ایجاد مکان هایی چون زندان و تیمارستان می شود. اما عدالت همچون مقوله های دیگر نظم نمادین، در جهان خیالی زنان در کشور ارمن، شکلی غیرمعارف به خود گرفته و با عدالت معمول در جهان نمادین، متفاوت است؛ به طوری که در دوره ی فرمانروایی شیرین، به سبب اعمال نفوذ وی برگستره ای وسیع تر از قلمرو مهین بانو، مکانی چون زندان در آن کشور، جایی ندارد و به علاوه، باج و خراج (مالیات) از دوش طبقات محروم، برداشته شده است:

چو بر شیرین مقرر گشت شاهی
فروغ مُلک بر مه شد ز ماهی
به انصافش رعیت شاد گشتند
همه زندانیان آزاد گشتند
ز مظلومان عالم جور برداشت
همه آیین جور از دور برداشت
ز هر دروازه ای برداشت باجی
نجُست از هیچ دهقانی خراجی

(نظامی، ۱۳۸۱: ۲۱۹)

امر خیالی در اقلیم روس به فرمانروایی بانوی حصاری (دختر پادشاه روس) در افسانه ی "روز سه شنبه" در "گنبد سرخ" از "هفت پیکر" نیز که دختر ملک اقلیم چهارم بیان می کند، همچون "کشور ارمن" در "خسرو و شیرین"، می توان جلوه ای دیگر از سامان خیالی را دید. در این افسانه، دختر پادشاه روس، با سر برتافتن از یکی از هنجارهای نظم نمادین پدر (ازدواج کردن) تعلق خود را به امر خیالی، اعلام می کند:

گفت کز جمله ی ولایت روس
بود شهری به نیکویی چو عروس

پادشاهی در او عمارت ساز	دختری داشت پروریده به ناز
دلفریبی به غمزه جادوبند	گلرخی قامتش چو سرو بلند ...
خوانده نیرگ نامه های جهان	جادویی ها و چیزهای نهان
در کشیده نقاب زلف به روی	سرکشیده ز بارنامه ی شوی
آن که در دور خویش طاق بود	سوی جفتش کی اتفاق بود

(نظامی، ۱۳۸۱: ۷۳۴)

وی با ساختن حصار ی در بلندای کوه و مأوا گزیدن در آن، سعی در حفظ جهان خیالی خود از گزند نظم نمادین پدر (ازدواج) و مقاومت در برابر سوژه، در این ساحت دارد. همچنین او با تعبیه ی طلسم هایی بر در حصار و روین کردن دژ، نظم نمادین را به چالش می کشد و شهر را با آویختن سر نمایندگان قلمرو پدر می آراید:

کرد در راه آن حصار بلند	از سر زیر کی طلسمی چند
گریکی پی غلط شدی زصدش	اوفتادی سرش ز کالبدش ...
وان پری رخ که شدستیزه ی حور	شهری آراسته به سرنه به سور
نارسیده به سایه ی در او	ای بسا سر که رفت در سر او

(نظامی، ۱۳۸۱: ۷۳۵ و ۷۳۷)

بدین ترتیب، قلعه ی مذکور، برخلاف بیان شارحی که آن را «قلعه ی قدرت و حکومت» (ثرویتان، ۱۳۸۸: ۱۶۱) دانسته، به مثابه «قلعه ای قدرت شکن» در مقابل قدرت نمادین پدر، قد علم کرده است و هموارد می طلبد:

چون در آن برج شهربندی یافت	برج از آن ماه بهرمندی یافت
خامه برداشت پای تا سرخویش	به پرندی نگاشت پیکرخویش
بر سر صورت پرند سرشت	به خطی هر چه خوبتر بنوشت
کز جهان هر که را هوای من است	با چنین قلعه ای که جای من است
گو چو پروانه بر نظاره ی نور	پای در نه، سخن مگوی از دور
بر چنین قلعه مرد یابد بار	نیست نامرد را در این دز کار
هر که را این نگار می باید	نه یکی جان هزار می باید

(نظامی، ۱۳۸۱: ۷۳۶)

پذیرش نظم نمادین توسط شیرین در کشور ارمنی
 حیث خیالی، هراندازه که در به اضمحلال کشاندن نظم نمادین تلاش کند، در نهایت، در سیر رشد روانی خود، با آمدن نماینده ی نظم پدر، ناگزیر از ترک موضع خود و گام نهادن در جهان نمادین است؛ اما این فرآیند ادیبی در اندیشه ی نظامی به گونه ای متفاوت، جلوه می نماید. لکان، زبان را عامل جدایی فرد از سامان خیالی و وارد شدن به جهان نمادین

می داند؛ حال آن که نظامی، عشق را در گذر از فرآیند ادیپی فرد و سوژه شدن، دخیل می داند. در جهان خیالی نظامی، افراد، آن گاه که گرفتار وادی عشق می شوند، از ساحت وفور و یک پارچگی و آرام خیالی خود، دست می شویند و به سمت نظم نمادین پدر می گریزند. به این ترتیب که افراد به پیروی از منطق اختگی در روانکاوی، با این وعده ی نظم پدر که در مرحله ی بعد می توانند عشقی مشروع را به تصاحب خود درآورند، آرامش خیالی خود را از دست می دهند؛ همچنان که در دو داستان مذکور، افراد، تنها در ازای نکاحی شرعی- که از جلوه های قانونمندی نظم پدر است- خود را تسلیم این ساحت می کنند؛ به گونه ای که لحظه ی جداشدن شیرین از سامان خیالی و پیوستن به قلمرو نظم نمادین، از دیدنی ترین صحنه های منظومه ی خسرو و شیرین است. همان طور که گفته شد، در مرحله ی آینه-ای، نوزاد به شناخت تصویر خود در آینه و به درک وجود خود به عنوان «من»- البته به اشتباه- دسترسی پیدا می کند. این کشف به همراه احساس خودبزرگ بینی (پارانویا)، تشکیل دهنده ی هسته ی اصلی سامان خیالی است و این مرحله، مستلزم غفلت فرد از وجود راستین خود است. (موللی، ۱۳۸۴: ۱۷-۱۶) به همین سبب، شیرین که غرق در شیفتگی حاصل از دیدن تصویر خویش است، خود را در هیأتی پایدار و مسنجم، درک می کند و به مفهومی نادرست از احساس تمامیت، دست می یابد؛ اما این سوء شناسایی، با دیدن تصویر خسرو (دیگری) در آینه، به پایان می رسد. اینک، کودک خودشیفته ی سامان خیالی، به اضطراب حاصل از شناسایی با «دیگری» مبتلا شده است و از این لحظه به بعد، آرامش مربوط به سامان خیالی، از وجود او رخت برمی بندد:

چو خودبین شد که دارد صورت ماه	بر آن صورت فتادش چشم ناگاه
به خوبان گفت کان صورت بیارید	که کرده ست این رقم پنهان مدارید
بیاوردند صورت پیش دلبند	بدان صورت فروشد ساعتی چند
نه دل می داد ازو دل بر گرفتن	نه می شایستش اندر بر گرفتن
به هر دیداری از وی مست می شد	به هر جامی که خورد از دست می شد
چومی دید از هوس می شد دلش سست	چومی کردند پنهان باز می جست
نگهبانان بترسیدند از آن کار	کز آن صورت شود شیرین گرفتار...
دگر باره چو شیرین دیده بر کرد	در آن تمثال روحانی نظر کرد
به پرواز اندر آمد مرغ جانش	فرو بست از سخن گفتن زبانش...
دل سر گشته را دنبال برداشت	به پای خود شد آن تمثال برداشت
در آن آینه دید از خود نشانی	چو خود را دید بی خود شد زمانی

(نظامی، ۱۳۸۱: ۱۵۹-۱۵۸)

اما حال که این کودکان سامان خیالی، ناگزیر از وارد شدن به نظم نمادین هستند، مایل نیستند که به مثابه یک- دیگری، معشوقه، طرد شوند؛ از این رو، در پی کسب جایگاهی محکم در این سامان هستند:

*نصیحت مهین بانو به شیرین

پس مردان شدن مردی نباشد
بسا گل را که نغز و تر گرفتند
بسا باده که در ساغر کشیدند
تو خود دانی که وقت سرفرازی
زن آن به، کش جوانمردی نباشد
بیفکنند چون بو بر گرفتند
به جرعه ریختندش چون چشیدند
زناشویی به است از عشق بازی
(نظامی، ۱۳۸۱: ۱۹۰)

*خیال خام شیرین، پس از مرگ مریم
به خسرو پیش از آنش بود پندار
فرستد مهد و در کاوینش آرد
(نظامی، ۱۳۸۱: ۲۶۲)

*پاسخ شیرین به خسرو

به دارایی که تن هارا خورش داد
که بی کاوین اگر چه پادشاهی
به معبودی که جان را پرورش داد
زمن برنایدت کامی که خواهی
(نظامی، ۱۳۸۱: ۳۰۱)

*اظهار نظر نظامی

ز بهر سود خود این پند بنیوش
در آن بازار یابی سودمندی
متاعی کآن بنخرند از تو مفروش
که چون بینی روایی در نبندی
(نظامی، ۱۳۸۱: ۲۴۰)

بدین گونه است که افراد با طرد کردن^۱ و به حاشیه راندن^۲ دیگری، هویت خود را می شناسند و می سازند؛ بنابراین، گفتمان ها، سازنده ی هویت افرادند و «اقتدار با پیوند زدن خود به هویت های منحرف جنسی، خود را مشروعیت می بخشد. این هویت ها خود نیز برساخته هایی گفتمانی هستند و به دست خود قدرت، ایجاد می شوند.» (ابوالقاسمی، ۱۳۸۴: ۲۶۰) اما امرواقع در اندیشه ی نظامی، گویا در بخش "اقبالنامه" از مثنوی "اسکندرنامه" ی نظامی، دیده می شود؛ چنان که اسکندر مقدونی پس از گذشتن از تمامی سرزمین ها و چیرگی بر حکومت های بیدادگر، در آخرین مرحله از سیر خود در شهرهای مشرق زمین و پس از فارغ

^۱. Exclusion

^۲. Marginalization

شدن از ساخت سدّ یا جوج، به سرزمینی می رسد که بازتاب اوج آرزوی حکیم گنجه است؛ درحقیقت، درعالم تخیل نظامی، سیر آفاق اسکندر، بهانه ای است برای رسیدن به شهری که به منزله ی سیر انفس است:

از آن مرحله سوی شهری شتافت
فرستادن ما به دریا و دشت

که بسیار کس جُست و آن را نیافت ...
بدان بُود تا باید این جا گذشت

(نظامی، ۱۳۸۱: ۱۱۳۶)

کودک جدا گشته از عالم وحدت و یگانگی با مادر که در «هیاهوی ارقام» عالم نمادین افتاده است - خواه اسکندر نظامی و خواه مسافرسپهری - «خیس حسرت»، «پی رخت آن روزها» که تنها درعالم واقع لکانی، یافت می شود، می شتابد:

«کودک آمد میان هیاهوی ارقام / (ای بهشت پریشانی پاک پیش از تناسب / خیس حسرت
پی رخت آن روزها می شتابم)

کودک از پله های خطا رفت بالا / ارتعاشی به سطح فراغت دوید / وزن لبخند ادراک، کم
شد.» (سپهری، ۱۳۸۸: ۴۴۶)

اما سفر و بازگشت به قلمرو " امر واقع " و ماندن در آن، کار هر کس نیست:
کسی گیرد از خلق با ما قرار
چو از سیرت ما دگر گون شود
ز پرگار ما زود بیرون شود
که باشد چو ما پاک و پرهیزگار

(نظامی، ۱۳۸۱: ۱۳۸)

زیرا این، قلمروی است که کودک، چه در گذشته های دور و چه در دوران معاصر، تاب رویارویی با آن را ندارد:

«سفر مرا به در باغ چند سالگی ام برد / و ایستادم تا / دلم قرار بگیرد / و در که باز شد / من از
هجوم حقیقت به خاک افتادم.» (سپهری، ۱۳۸۸: ۳۲۲-۳۲۱)

قلمرو خیالی کشور آرمن که برخی، آن را شهرآرمانی نظامی دانسته اند (طغیانی
و معینی فرد، ۱۳۸۷: ۳)؛ همان طور که نشان داده شد، با ورود نماینده ی پدر، تحلیل رفت.
بنابراین، به نظر می رسد آرمان شهر نظامی، همان شهر بی حفاظ و در عین حال، امنی است که
به عنوان قلمرو امر واقع، غایت سفرهای اسکندر مقدونی به شمار می آید:

چو طالع نمود آن بلند اختر
از آن مرحله سوی شهری شتافت

که شد ساخته سدّ اسکندری
که بسیار کس جست و آن را نیافت ...

پدید آمد آراسته منزلی
جهاندار با ره پسیچان خویش

که از دیدنش تازه شد هر دلی
دگر گونه دید آن زمین را سرشت

ره آورد چشم از ره آورد پیش
همه راه پر باغ و دیوار نی

هم آب روان دید وهم کار و کشت
گله در گله کس نگهدار نی

ز لشکر یکی دست برزد فراخ
نچیده یکی میوه ی تر هنوز
سواری دگر گوسپندی گرفت
سکندر چو زین عبرت آگاه شد
پدیدار شد شهری آراسته
چو آمد به دروازه ی شهر تنگ
در آن شهر شد با تنی چند پیر
دکان ها بسی یافت آراسته

(نظامی، ۱۳۸۱: ۱۴۲۵)

کز آن میوه ای برگشاید ز شاخ
ز خشکی تنش چون کمان گشت کوز
تبش کرد و ز آن کار پندی گرفت
ز خشک و ترش دست کوتاه شد...
چو فردوسی از نعمت و خواسته
ندیدش دری ز آهن و چوب و سنگ
همه غایت اندیش و عبرت پذیر
در و قفل از جمله برخاسته

پرسیدشان کاین چنین بی هراس
بدین ایمنی چون زبید از گزند
همان باغبان نیست در باغ کس
شبانیه و صد هزاران گله
چگونست و این ناحفاظی ز چیست

(نظامی، ۱۳۸۱: ۱۴۲۶)

چنان شهری که کودک گذر کرده از "مرحله ی اُدپی" را به شگفتی، و امی دارد:
چرایید و خود را ندارید پاس
که بر در ندارد کسی قفل و بند
رَمه نیز چوپان ندارد ز پس
گله کرده بر کوه و صحرا یله
حفاظ شما را تولا به کیست

بنابراین، کودکانی که در مقابل "سوژه شدن" مقاومت ورزیده اند، جایگاه نفوذ ناپذیر خود را چنین وصف می کنند:

چنان دان حقیقت که ما این گروه
گروهی ضعیفان دین پروریم
نداریم بر پرده ی بد بسیج
دروغی نگوئیم در هیچ باب
پذیریم هرچ آن خدایی بود
چو عاجز بود یار یاری کنیم
ندارد ز ما کس ز کس مال بیش
شماریم خود را همه همسران
ز دزدان نداریم هرگز هراس
ز دیگر کسان ما ندزدیم چیز
نداریم در خانه ها قفل و بند
اگر گرگ بر میش ما دم زند
گراز کشت ما کس بردخوشه ای

که هستیم ساکن در این دشت و کوه
سر مویی از راستی نگذریم
به جز راست بازی ندانیم هیچ
به شب باژگونه نینیم خواب
خصومت خدای آزمایی بود
چو سختی برد رستگاری کنیم
همه راست قسمیم در مال خویش
نخندیم بر گریه ی دیگران
نه در شهر شحنه نه در کوی پاس
ز ما دیگران هم ندزدند نیز
نگهبان نه با گاو و نه گوسفند
هلاکش در آن حال برهم زند
رسد بردلش تیری از گوشه ای

بحث و نتیجه گیری

درک "لکان" از رشد روانی سوژه با تمرکز بر سه مرحله ی واقع، خیالی و نمادین، در اندیشه ی نظامی به گونه ای جالب جلوه می یابد و حکیم گنجه در دو داستان "خسرو و شیرین و هفت پیکر" این روند رشد را به درستی، نشان می دهد. کشور ارمن در خسرو و شیرین و ماجرای بانوی حصاری از هفت پیکر، به طور خاص به امر خیالی لکان، اشاره دارد؛ چنان که برجسته ترین قلمرو خیالی زن یا مادر در کشور ارمن و اقلیم روس دیده می شود و آن حیث خیالی، ساکنان زن در آن سرزمین ها هستند که شامل فرمانروایان (مهین بانو، شیرین و دختر پادشاه روس)، خدمتکاران و تمامی مردم می شود. ازسویی، پذیرفتن سنت زناشویی از جانب مهین بانو و بانوی حصاری و شیرین، و برپایی عدالت در مفهومی متفاوت از نظم نمادین پدر، از طرف شیرین، باعث خودشیفتگی و نهایتاً سرخوشی در سامان خیالی زنان در آن دو داستان است. از طرف دیگر، نظامی با قایل شدن به قدرت عشق به جای زبان در رهیافت لکان، عشق را در گذر از فرآیند ادیبی سوژه و گذر از قلمرو خیالی به نظم نمادین، دخیل می داند؛ به صورتی که پس از ورود عشق به قاموس خیالی زنان فرمانروا (شیرین و بانوی حصاری) همچون زبان در اندیشه ی لکان، آن دو به عرصه ی نظم پدر، وارد و در آن، تحلیل می شوند؛ حال آن که جلوه ی غایت خواست نظامی در شهری از مثنوی اقبال نامه قرار دارد که اسکندر مقدونی پس از ساخت سدّ یا جوج، آن را می یابد. این شهر با خصیصه های منحصر به فرد خود، بازتاب امر واقع لکان است که برای سوژه، همواره، فراسوی دسترسی قرار دارد.

منابع

- ایستوپ، آنتونی. (۲۰۰۹). ناخودآگاه. ترجمه شیوارویگریان (۱۳۸۸). تهران: مرکز.
- ایگلتون، تری. (۲۰۰۴). مارکسیسم و نقد ادبی. ترجمه اکبر معصوم بیگی (۱۳۸۳). چاپ اول. تهران: نشر دیگر.
- ایگلتون، تری. (۲۰۰۵). پیش درآمدی بر نظریه ادبی. ترجمه عباس مخبر (۱۳۸۴). تهران: نشر مرکز.
- برتنس، هانس. (۲۰۰۵). مبانی نظریه ادبی. ترجمه محمد رضا ابوالقاسمی (۱۳۸۴). چاپ اول. تهران: نشر ماه.
- ثروتیان، بهروز. (۱۳۸۸). هنر و اندیشه‌ی نظامی گنجه‌ای. چاپ اول. تهران: همشهری.
- سپهری، سهراب. (۱۳۸۸). هشت کتاب. چاپ سوم. تهران: انتشارات طهوری.
- سیلن، رامان. (1993). راهنمای نظریه‌ی ادبی معاصر. ترجمه عباس مخبر. (1372) تهران: نشر هما.
- طغیانی، اسحاق و معینی فرد، زهرا. (۱۳۸۷). «آرمان شهرزنان در خسرو و شیرین نظامی». پژوهشنامه ادب غنایی. شماره ۱۱.
- کلیگز، مری. (۲۰۰۹). درسنامه نظریه ادبی. ترجمه جلال سخنور و الهه دهنوی و سعید سبزیان (۱۳۸۸). تهران: اختران.
- مایرز، تونی. (۲۰۰۶). اسلاوی ژرژک. ترجمه احسان نوروزی (۱۳۸۵). تهران: نشر مرکز.
- مک آفی، نوئل. (۲۰۰۶). ژولیا کریستوا. ترجمه مهرداد پارسا (۱۳۸۵). چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
- مکاریک، ایرناریما. (۲۰۰۴). دانشنامه نظریه ادبی معاصر. ترجمه محمد نبوی و مهران مهاجر (۱۳۸۳). تهران: نشر آگه.
- موللی، کرامت الله. (1383). مبانی روانکاوی فروید - لکان. تهران: نشر نی.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۱). کلیات نظامی. تصحیح وحید دستگردی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات نگاه.

Althusser, Fredric. (2003). Imaginary and Symbolic in laçan: Marxism, Psychoanalytic Criticism and the problem of the subject. In Slavoj Zizek (ed.), Jacques Lacan: Critical Evaluation in Cultural Theory. Vol. II. New York: Routledge.

Althusser, Louise. (2003). Freud and Lacan. In Slavoj Zizek (ed.), Jacques Lacan: Critical Evaluation in Cultural Theory. Vol. II. New York: Routledge.

Rose, Jacqueline. (2003). The Imaginary. In Slavoj Zizek (ed.), Jacques Lacan: Critical Evaluation in Cultural Theory. Vol. I. New York: Routledge.